

فلاحتیہ بزرگ

سقاٹ

برچیدہ از کتابخانہ دیجیتال ہندوستان <http://dli.iiit.ac.in>
باز تکشیر از کتابخانہ کتاب فارسی <http://www.KetabFarsi.com>

برچیدہ از کتابخانہ دیجیتال ہندوستان
<http://dli.iiit.ac.in/>

فلاسفہ بزرگ

1987

سقراط

تالیف : آندره کرسون

ترجمہ : کاظم عمادی



حایمانہ برادران مردین

مقدمه مترجم

با انتشار سقراط نخستین کتاب از سلسله فلاسفه بزرگ در دسترس خوانندگان محترم قرار میگیرد و از این پس نیز در فواصل کوتاهی شرح حال و فلسفه و آثار سایر فلاسفه بزرگ ترجمه و انتشار خواهد یافت. مقصود از انتشار این مجموعه اینست که خواننده ایرانی را با طرز فکر و فلسفه غرب آشنا گرداند و زبان ساده جریان تحول فکری بشر را برای وی تشریح سازد.

لازم توضیح بیست که آشنا کردن مردم عادی با اندیشه فلاسفه بزرگ که در واقع پیشوایان فکری بشر هستند تا چه پایه بر سطح فکر و فرهنگ عمومی خواهد افزود و اصولاً فرهنگ فقیر ما تا چه اندازه چنین مجموعه‌هایی که توده مردم را در جریان تحول فکری بشر گذارد نیازمند است و راستی هم راه هر یک شدن ما با غربیان و اخذ تمدن و فرهنگ آنان ساختن چند آسان خراش و تبدیل‌ها و دستار بلباس کوتاه و کلاه لبه دار بیست و اگر از سالها پیش فکر زمامداران کوتاه بین ما بدین نکته متوجه میگشت که راه این کار بیش از هر اصلاح ظاهری و سوخ دادن طرز فکر و علوم و ادبیات غرب درس توده مردم میباشد امروز تولید ما از تمدن اروپائی تا این درجه رسوا و مسخره و فرهنگ عمومی ما تا این پایه مسقط و عمق مانده بود. مدراس سردی که با حریف آغاز کرده ایم بجای اینکه با همان سلاح او بیدان برویم حربه فرسوده خود را هم بدور انداخته و در صحنه‌ها با او بر فرق خود احساس میکنیم و اگر از این پس بخواهیم در عرصه کارزار حای سلامت بریم گزیری نداریم جز اینکه با همان اسلحه حریف مسلح شویم و پیش از هر چیز مردم را با انواع وسایل طرز فکر و علوم و ادبیات و فلسفه غرب، آنگونه که برای آنها قابل فهم و فهم باشد آشنا گردانیم و بصارت دیگر تمدن و فرهنگ عربی را از الفبای آن شروع نموده توده مردم بیاموزیم.

برای نگارنده چند باعث حوشوقتی و امیدواری گردید هنگامیکه مشاهده کرد سلسله کتابهای علمی و ادبی و فلسفی و اجتماعی آنچه میدادیم، بهت عده‌ای از فرهنگیان دلسور مرتسا ترجمه و منتشر میشود. ترجمه این کتابها در شناساندن فرهنگ عرب کمک بسیار مؤثری خواهد کرد و

هر گاه در ترجمه بعضی از این کتابها دقت بیشتری معمول گردد و در انتشار
بقیه مجلدات آن نیز وقفه ای روی ندهد باید گفت که مترجمین این کتاب
ها بزرگترین خدمت فرهنگی را به کشور خود انجام داده اند.

مجموعه حاضر نیز بهمان نیت نوشته شده و منظور نویسنده ساده
کردن و قابل فهم کردن عقاید معروف فلسفی برای خوانندگان عادی میباشد
و اگر در انتشار این مجموعه نیز وقفه ای پیش نیاید چندی بخواهد گذشت
که فرهنگ ما گنجینه ای از کلیات علوم و ادبیات و فلسفه عرب در اختیار
خواهد داشت و هر کس خواهد توانست در هر رشته ای که خواسته باشد
اطلاعاتی درخور فهم و معلومات خود کسب نماید و فرهنگ عمومی از این
قر و اسعاط صعب تا اندازه ای نجات خواهد یافت.

مجموعه فعلی شامل شرح حال و فلسفه و خلاصه آثار بیست تن از
معروفترین فلاسفه غرب میباشد که در واقع معماران فکری بشر و سازندگان
فرهنگ غرب هستند و مجلداتی که در این باره ترتیب انتشار خواهد یافت
صارتد از سقراط - املاتون - ارسطو - اپیکور - مارک اورل - موشی
بکی - دکارت - لایب نیتز - پاسکال - اسپینوزا - مالبراش - ولتر -
روسو - شوپنهور - کانت - اوگوست کنت - کلود برنار - بیچه - برگسون
در تمامی این مجلدات که همه بیک شکل و یک قلم و یک اندازه
چاپ خواهد شد خدمت شرح حال و سپس فلسفه و بعداً آثار و بالاخره
خلاصه ای از مهمترین آثار فیلسوف را که بعلوم خود او نوشته شده مورد
بحث قرار خواهد گرفت و عقاید و آثار هر فیلسوف در قسمی صحافی میشود
قسمی ماهرانه مشرده و خلاصه گردیده که خواننده پس از ختم هر کتاب
کوئی چندین کتاب معین در باره او خواننده است و مخصوص خلاصه ای که
از مهمترین آثار و نوشته های هر فیلسوف در زبان کتاب نقل گردیده خواننده
را از قلم خود آن فیلسوف با نوشته ها و عقایدش آشنا خواهد کرد و
لازم بدکر است که چنین مجموعه ای با این اوصاف در زبان فارسی نکلی
سره و بی ساعه میباشد.

از خدا بویق میخواهم که مرا در انجام این خدمت بزرگ یاری
کند و در انتشار سایر مجلدات این مجموعه عین وقفه و ماسی پیش نیاید.

تهران - کاظم عمادی

آثار

1 - در مجلداتی که راجع بشرح حال فلاسفه انتشار خواهد یافت ترتیب وقاعده معینی پیروی خواهدشد بدین معنی که نخست زندگی و شرح حال فیلسوف و سپس فلسفه و بعد مجموع کارهایی که آثار وی را تشکیل میدهد و بالاخره خلاصه‌هایی از افکار و تصانیف او را مرتباً مورد بحث قرار خواهیم داد

اما برای اینکه درباره سقراط افاده مرام بعدا کثر نمایم و از تکرار سخن بعدا قتل احتیاج و رزیم نظر ما باید این قاعده را اندکی تعبیر دهیم، زیرا بحقیقت سقراط هیچ نوشته‌ای از خود بیادگار ننهاده، نهایت اینکه اگر بقول فدون^۱ اعتماد داشته باشیم، هنگامیکه در زندان بانتظار اجرای حکم اعدام بوده، آخرین دقایق عمر خود را مصروف تنظیم مساجات^۲، آبولون^۳ و سلطه در آوردن^۴ افسانه‌های اروپا^۵ نموده است و حتی مساجاتی هم تهیه کرده است که سایر روایت «دیورژن لائرس»^۶ بدین مضمون آغاز میشود «من بتو درود میفرستم، ای آبولون دوداوس و به تو ای دیان، ای فرزدان لایق» افسانه اصلی با این کلمات آغاز میشود: «ازوپ سنای کورنت^۷ سفارش کرد که تقوی را از روی عقاید مردم قصاوت نکنند» اما دیورژن لائرس خودش هم از صحت انتساب این مناجات سقراط مطمئن

۱ Phédon ۲ - Apollon ۳ - Esupe ۴ - Diogène Laerce

۵ - Corinthe

نیست پس ما هم باید در این باره اصرار ورزیم. ما يك سطر هم در دست نداریم که بتوانیم با اطمینان بگوئیم بدست سقراط نوشته شده و «عصاره» آنرا او باشد از طرف دیگر، هر چند فلاسفه‌ای هستند که پاره‌ای اصول را تعلیم میدهند ولی خود هرگز آن اصول عمل نمیکند، سقراط کاملاً برخلاف آنها بود او در عین آنکه اصول عقاید خود را اشاعه و ترویج میداد هم‌اها را نیز خود بکار می‌ست. تقسیمی که سلوك و رفتار او يك نوع تفسیر و تجسم مادی افکار او شمار میرفت. زندگی‌گانی او اثر اصلی او میباشد پس بنظر ما لازم است درباره مراحل مختلف زندگی‌گانی او شرح و بسط مفصلی بدهیم

در اینجا دو مسئله برای ما پیش می‌آید:

اول - از آنجا که سقراط هیچ نوشته‌ای از خود باقی نگذاشته پس برای اینکه شرح حال و شخصیت و فلسفه او پی سریم چه راهی در پیش بگیریم؟
دوم - از آنجا که زندگی‌گانی سقراط و فلسفه او با یکدیگر توأم است، اسناد خود را برای اجتناب از تکرار مکررات بیهوده چگونه ارائه دهیم؟
II - زندگی و سخنان سقراط در نظر بسیاری از معاصرین و شاگردانش با مداره‌ای پر ارج و جالب دقت رسیده بود که وقایع مهم زندگی و نکات اساسی سخنان او را برای ما حکایت کرده‌اند و همین روایات معاصرین و شاگردان او اسناد گرانبهائی هستند که ما میتوانیم و باید بدانها اعتماد بمانیم و ای این اسناد مستلزم اعتماد احتیاط آمیزی هستند دیورژ لائرس در «زندگی‌گانی سقراط» اظهار میدارد که بعد از مرگ سقراط، کلسه از افلاطون و گرمون^۱ و آنتیستین^۲، ده نفر فیلسوف بودند

که «سقراطی» نامیده میشدند و آنها اشین^۱، فدون^۲، اریستیب^۳، کریتون^۴، سیمون^۵، گلوکون^۶، سیهیاس^۷، کس^۸، مندیم^۹ بودند درین این فلاسفه معمول چنین بود که مکالماتی ترتیب میدادند که سقراط نقشی در آن عهده داشت. از این مکالمات، فقط آسپائیکه افلاطون و گزنفون در کتابهای خود ضبط کرده اند باقی مانده و از سایر مکالمات بجز قطعات مختصر و عابری متعددی که دیوژن لائرس بدون توضیح بیشتری آنها را هیشمارد، چیزی در دست نداریم

اگر قبول این شخص اعتماد داشته باشیم، گزنفون نخستین کسی است که «موضوعاتی را که گرد آورده بود، شکل تفسیر، دردسترس مردم نهاد. از طرف دیگر فکر نقل نمودن مکالمات سقراط را به سیمون دماغ نسبت میدهند. اما اشین در اینکار بهتر موفق شد، حتی او را متهم میکنند که چند مکالمه ای را که از طرف سقراط تنظیم شده و گزارتیب^{۱۰} بیوه سقراط ما داده بود بخود منتسب کرده است. اما همه این شایعات بنظر افسانه میرسند و برای ما چندان اهمیت ندارد زیرا تنها اسنادی که برای ما درخور استفاده است، برخی مکالمات افلاطون و پاره ای از آثار گزنفون و چند شهادت پراکنده در رسالات متأخرین است.

در اینجا مسئله ای پیش می آید که حل آن خالی از دشواری نیست و آن اینست که ما برای شناسائی سقراط و افکار او تا چه اندازه بایستی به متون افلاطون از یک طرف و به متون گزنفون از طرف دیگر اعتماد داشته باشیم؟

۱ - Eschine ۲ - Aristippe ۳ - Criton ۴ - Simon
 ۵ - Glaucon ۶ - Simmias ۷ - Cébès ۸ - mévédème
 ۹ - Xantippe

در این نکته تقریباً همه بزرگ عقیده‌اند که شخصیتی را که افلاطون از سقراط برای ما مجسم نموده مسلماً جبهه فوق‌انسانی دارد و منظور او این بوده که سقراط را بعنوان قربانی بیگناه حماقت بشری بما معرفی کند ولی این موضوع چنین معنی نمیدهد که تمام حالات و کیفیاتی را که او درباره سقراط گزارش داده قلب ماهیت نموده است. گزارشها و تفصیلات او ممکن است رنگ آمیزی شده باشد ولی از این معنی نمیتوان چنین نتیجه گرفت که هیچ بارقه حقیقتی در آنها هویدا نیست.

هنگامیکه بحث راجع به فلسفه سقراط است رعایت احتیاط بیشتر احساس میگردد این نکته درخور انکار نیست که در بین مکالمات افلاطون مکالماتی هست که موضوع بحث آنها از مسائلی است که سقراط درباره آنها بحثی نکرده و حتی احتمال دارد که هرگز درباره آنها نیاندیشیده باشد و اگر در این مکالمات وی بعنوان مخاطب معرفی میشود، صرفاً از این جهت است که افلاطون افکار خود را از زبان او بیان و ترویج نماید. مکالمات دیگری هست که ممکن است آنها را مکالمات سقراطی نامید که در آنها برعکس، ترویج عقاید سقراط منظور اصلی بنظر میرسد. در بین این دو دسته، چندین مکالمه هست که ممکن است مخلوطی از افکار سقراط و افکار افلاطون را شامل باشد، مثلاً نمیتوان مکالماتی از رشته فیلب^۱، تیمه^۲، سوفسطایی^۳، پارمنید^۴ را که همه آثار بلوغ فکری و سن پیری افلاطون است منسوب بسقراط دانست ولی در عوض تقریباً همه بزرگ عقیده‌اند که مکالمات پروتاگوراس^۵، ایون^۶، مدح سقراط^۷، کریتون^۸، او تیفرن^۹، خارمید^{۱۰} و لاکس^{۱۱}

۱ - philébe ۲ - Timée ۳ - Sophiste ۴ - parménide

۵ - protagoras ۶ - Ion ۷ - Critone ۸ - Euthyphron

۹ - Charmide ۱۰ - Lachès

لیزیس^۱، جمهوریته، ترازیمارك^۲، هیپاس^۳ متعلق بسقراط میباشد این مکالمات شامل همان افکار است که معمولاً بسقراط نسبت میدهند سایر مکالمات هم هر چند عقاید و نظرات افلاطون را تشریح میسازد ولی باز هم نمود فکر سقراط در آنها پیدا است

آثار گرنفون که شامل مکالمات سقراط هستند بالغ بر چهار میباشند که عبارتند از: مدح سقراط، خاطر اتی از سقراط با گفتگوهای قابل یادداشت، ضیافت، اکوبومیک درباره اهمیت و ارزش تاریخی این آثار جزو بحث های مفصلی شده است برخی متقدین آلمانی حتی منکر این هستند که گرنفون عصر سقراط را درك کرده و از محصر او فیض برده باشد، متقدین عالیمعداری چون آرم کروازه برعکس معتقدند که برخی از این متون صحیح ترین اسادی است که ما برای درك شخصیت و فلسفه سقراط در دست داریم. ما بر حق بیجا سب آنها نمیدهم، مسلماً مکالماتی که گرنفون در کتابهای خود ضبط کرده عیناً همان سخنانی نیست که از دهان سقراط بیرون آمده هیچ حافظه ای آنقدر دقیق ننوده است که تمام بیانات سقراط را عیناً حفظ نماید و همچنین مسلماً افکاری را که افلاطون بسقراط نسبت میدهد غالباً عالی تر و باقدتر از افکاری است که گرنفون آنها را نقل کرده. اما افلاطون آن افکار را بصورت شاعرانه نقل کرده در صورتیکه گرنفون برعکس، سادگی و صداقتی از خود نشان داده که شهادت او را بیشتر قابل اعتماد میسازد شاید ما قیافه سقراط را از روی مکالمات افلاطون بهتر بشناسیم ولی به تسلسل افکار او از روی نوشته های گرنفون شاید بهتری ببریم. فقط چیزی که هست تمام نوشته های او بیکسان قابل استفاده نیست

و همانطور که آ. م. کروازه معتقدند باید اکنون میک گزنفون را کنار بگذاریم. این اثرچندان واجد افکاریکه مستقیماً ازسقراط ناشی میشود نیست، بلکه خلاصه‌ای از تجربیاتی را که گزنفون از زندگانی در ییلاق بدست آورده شامل است و شاید در فصول اولیه آن که حاوی اندرزهایی بکدبانوان و دعوت آنها بنظم و ترتیب و بر حذر داشتنشان از بزرگ و - آرایشهای مصنوعی و مراقبت از خدمتکاران مریض است، اثری از نفوسقراط مشهود باشد.

ضیافت گزنفون درخور توجه بیشتری است بین این نوشته و ضیافت مشهور افلاطون شباهت‌های نامی موجود است. احتمال دارد گزنفون از افلاطون، آنها با ناشیگری بعید کرده باشد ولی در هر صورت ضیافت او هم برای ما مدرک معبری است و از روی آن پاره‌ای جزئیات زندگانی و قیافه سقراط و همچنین محیطی را که در مجالس عشرت و باده گساری حکمفرما بوده بهتر میشناسیم. این مجالس را ثروتمندان بافتخار کامیابی‌هایی که حاصل میکردند، ریاضت نمودند و در آنها بحد افراط غذا و شراب مهیا میکردند و نوازندگان و رقاصان و بازیگران وسیله سرگرمی میهمانان را فراهم میآوردند. ممکن است مکالمات این کتاب همه ساختگی باشد اما بنظر میرسد آنها را بکمال حرفها، فرمولها و استدلالها و لطیفه‌هاییکه سقراط در چندین مورد بکار برده ساخته باشد.

«مدح سقراط» گزنفون این خاصیت را دارد که آنچه ما بمثل از افلاطون در باره محاکمه سقراط و دلایلی را که بیشک برای دفاع از خود بکار برده میدادیم نابید و تکمیل مینماید و اردیک بودن این دو متن را بیکدیگر باند همسه‌داست

بلاخره مهمترین نوشته های گزنغون برای فهم فلسفه سقراط گمنگوهای قابل یادداشت یا خاطراتی از سقراط است که مشتمل بر چهار مجلد است .

فصل های اولیه کتاب اول درباره موضوعاتی شبیه بموضوعات مدح سقراط شرح و بسط میدهد مبنی بر اینکه : سقراط همیشه آئین دولت را پیروی میکرد و برخلاف تصور هرگز جوانان را فاسد نکرده است فصل های بعد همان کتاب از وجود يك مشیت الهی و اعتدال و هروتنی بحث میکند کتاب دوم مشتمل بر انتقادی از بردباری مهرط و توصیه و اندرز سقراط بفرزند ارشدش لامپروکلس^۱ درباره اینکه چه دینی از مادر عصبی مزاجش گزاشیب بگردن دارد و اهتمام برای تزديت کردن دو برادر بنام خرفون^۲ و خرکرات^۳ یکدیگر و ملاحظاتی راجع بدوستی و انتخاب دوستان و طریقه آزهودن آنان و اندرزهای عملی خطاب باشخاص مختلفی است که در حال پریشانی و اندوه بسر میبرند

کتاب سوم که بیشتر در باره فن سپاهیگری بحث میکند در لزوم رعایت اعتدال در تمام موضوعات بخصوص برای کسی که سودای ریاست و پیشوائی سر دارد اصرار میورزد و همچنین در آن اطلاعاتی از روابط زیبایی ، خوبی و فایده و راجع بصنعت مجسمه سازی و بلاخره اندررهایی بيك فاحشه در باره فن دلربائی و نگاهداری از عشاقش مندرج است .

کتاب چهارم مشتمل بر مکالمات بس مهمی با اوتیدم و ناهیبیاس میباشد سقراط در این مکالمات از لزوم خود شناسی و حقیقت داشتن يك مشیت الهی و ارزش اعتدال و اهمیت شجاعت و حدودیکه در کسب

زندگی

دو چیز مانع از آنست که ما بحقیقت زندگانی کسی که منظور نظر داریم درست پی ببریم. یکی اینکه اسناد معتبری راجع بتاریخچه زندگانی او در دست نداشته باشیم و دیگر اینکه مجز مثنی افسانه ها و قصص معلوماتی درباره او نداشته باشیم.

ما نمیدانیم که زندگانی پادشاهان حبشه بر چه منوال بوده و یا اینکه درست نمیتوانیم قیافه واقعی رمولوس را در نظر مجسم نماییم.

همینکه میخواهیم بپوشتن زندگانی سقراط مبادرت ورزیم مانع دوم در برابر ما عرض وجود میکند. هیچ فیلسوفی شهرتی چنین جهانگیر از خود باقی نگذاشته و هیچ فیلسوفی این اندازه حس ستایش و تکریم ملتها را بخود جلب نموده

وای سراسر زندگانی او آمیخته با افسانه میباشد. داستانهای حقیقی یا ساختگی در باره او بسیار گفته اند و او مانند مقدسات آئین کاتولیک هاله ای در گرد سر دارد. پس سعی کنیم به بینیم که تاریخ در باره او چه میگوید

اعلاطون، گزنفون و دیورن لامرس منابع مهمی در اختیار ما بپا داده اند وای بزرگم باید بست بروایاتی که دیورن لامرس نقل کرده بی اعتماد باشیم او سال ۲۴۰ میلادی یعنی بیش از شش قرن بعد از مرگ سقراط در باره او چیز بسوشنه است. پس روایات او را نباید با انتهای احتیاط بپذیریم

ما برای تعیین تاریخ تولد سقراط ناگزیر باید بحسابهایی پردازیم. ه نسه هالی که در دست داریم همه اتفاق دارند که در ۳۹۹ قبل از میلاد بود

که سقراط پس از يك دادرسی ظالمانه جام شوکران نوشید و همچنین در این موضوع بريك عقیده اند که او در آن وقت ۷۱ ساله بود پس تولد او هیبایستی حدود ۴۷۰ پیش از میلاد اتفاق افتاده باشد می آنکه بتوانیم سال و ماه تولد او را جزماً تعیین نمائیم. با ایسهمه پروان افلاطون جشن تولد او را در ششم ماه تارزیون برپا میگردید که در زبان ما بمعنی پایان آوریل یا اول مه میباشد. بدین رسم سنت صحیحی بوده ولی عجالة هر گونه تحقیق دقیق مری در این دوره عمر معدوم است.

سقراط کاملاً در قرن پنجم قبل از میلاد میزیسته و این قرن یکی از درخشانترین اعصار تمدن یونانی و مخصوص تمدن آتنی است. عناصر او پریکلس^۱ بود که تا ۴۶۰ زندگی کرد.

پیدریاس^۲ در زمان جوانی او پارتنون را بانجام رسانید و همچنین او توانست ترازیهای بزرگ سوفوکل^۳ و اورپید^۴ را دیده و شخصاً با آریستوفان^۵

۱ - Périclès حلیب و سیاستمدار مشهور آتن که در ۴۵۹ پیش از میلاد رقیب میسون و پیشوای حزب ملی گشت و قدرت دریایی و مستعمراتی آتن را بر پایه های معکس استوار نمود و آتن را بسنگ پلویپوز کشاید و از ۴۴۰ تا ۴۳۱ هنر و ادب را تشویق نمود و آتن را با بناهای مجللی زیست داد. طوری که در حاشانترین عصر سده یونان نام او مشهور گردید (۴۹۹ تا ۴۲۹ پیش از میلاد)

۲ - Phidias بررگترین معبد ساز یونان باستان از آثار مشهور او زوینراولسپ و میز و ممد پارتنون است.

۳ - Sophocle شاعر مشهور تراژیک یونان که صلا هر هفت سایشامه ار او نامی بیست و سه ار شاعرهای او شمار مرود (۴۹۷ تا ۴۰۵ پیش از میلاد)

۴ - Euripide یکی ار سه شاعر بررگ تراژیک یونان (متوفی در ۴۰۸ پیش از میلاد)

۵ - Aristophane - مشهورترین شاعر کبیک آتن در قرن پنجم پیش از میلاد که غالب کمدیهای او همو نامه های سیاسی و گاهی ادبی شمار میرود این شاعر با سقراط میانه خوشی نداشت چنانکه در سایشامه در لوله وی را مورد حباب بی امانانه مراد داده

آشنائی داشته و نیز با آلکیبیاد^۱ روابطی داشته و ازین فلاسفه ممکنست با پلرنید^۲ هم صحبت کرده باشد. بهر حال ظاهر استقراط با مشهورترین متفکرین این عصر از قبیل اسکسانورث، کراتیل^۳، شاگرد هرakلیت^۴، و سوفسطائیان^۵ مانند پروتاگوراس^۶، هیپاس^۷، پرودیکوس^۸، گورژیاس^۹، و ریاضی دانان و دانشمندان و منجمین و فیزیکدانهایی که افتخار فرهنگ یونانی آن عصر بودند آشنائی و آمیزش داشته.

پدرستقراط سوفرونیسک^{۱۰} بود و پیشه حجاری داشت. بنا پیاره ای روایات استقراط همان پیشه را فرا گرفته چنانکه دیوژن لامرتس میگوید^{۱۱} دوریس مدعی است که او سنگتراش بوده و عده ای اظهار میدارند که همو مجسمه^{۱۲} گراس^{۱۳} را که لباس پوشیده در دژ آتن نمایش داده شده ساخته است. و همین موضوع دستاویزی بدست تیمون^{۱۴} داد که وی را در اشعار

۱ - Alcibiade سردار شعاع آسی که مدتی نیز شاگرد استقراط بود و بریاست حزب ملی مائل گشت و مین خود را وادار کشمکش با سبیل سود و خود فرماندهی نیروهای اهرای به سبیل مصوب گردید لیکن پس از چندی با تمام هتک حرمت از مجسمه های هرمس اظهار شد و او ناگریز به بردوالی تیسافرن گریخت و موقتی نیز لامدمون را برسد مین خود را اسبعت و سه تا آن او در آشتی درآمد و بالاخره در سید حکم والی بی نیی مثل رسید (۴۵۰-۴۰۴ پیش از میلاد)

۲ - Parménide فیلسوف یونانی متولد در حدود ۵۴۰ پیش از میلاد که او را باید ادامه دهنده فلسفه زنون دانست

۳ - Prodicos ۴ - Héraclite ۵ - Cratyle

۶ - Gorgias ۷ - Sophronisque

۸ - créale(les) از باب انواع بت پرستها که جسم و ظاهر فر بنده ترین چیزهایی که در ریاضی و خود دارد بودند و تعدادشان بالغ بر سه می باشد آگلاسه .
تالی ۱۰ او فروزین ۱۰ - Timon فیلسوف یونانی در قرن پنجم پیش از میلاد که نام او در آن زبان مرادف به خلق و تمدن خود گردید و روزی چندین نفر آسی را بدرخت اجیرماغ خود بردار آویخت و به مشوربان خود گفت که چون قصدش را ن بود که این درخت را بشه کن کند این کار را بعهده داوطلبان خود کنی که اش از سندان و در نا شامه بریدگان مهر کرده

بجز آمیز خود چنین توصیف نماید: «از این گراس‌ها» این سنگتراش
و این متفکران و این سحرکننده آتن، این طرار و این مسخره‌چی و این
نیمه آتی و این مرد آب زیر گام بوجود آمد، « شاید در این روایت بارقه
حقیقتی موجود باشد .

موضوع جالب تر اینکه مادرش که فنارت^۱ نامیده میشد پیشه
قابلیکی داشت . و این امر ممکن است نفوذ معتناهی در نکوین افکار سقراط
داشته و او را تحریک نموده است که به چون استادی که تعلیم میدهد بلکه
مانند زاینده و ملعائی مردم را بکشف آنچه در وجود خود دارند
کمک نماید .

آیا سقراط در دوران جوانی چه نوع تربیتی بخود دیده ، این
موضوعی است که هنوز هم در نظر ما مبهم و تاریک میباشد ولی با وجود فقر
و مسکنت و والدینش مسلم است که آنچه یک جوان آتی در عصر او ممکن
بود فراگیرد فرا گرفته است . از این بابت تعجب نکنیم . مفتضیات آنروز
برای نشر و اشاعه معلومات مساعد بود و چون در رژیم اجتماعی یونان که
بر اساس بردگی « بربرها » استوار شده بود، تمام کارهای پر مشقت و پست
خاص غلامان بود جوانان آزاد یونان فرصت داشتند که اوقات بیکاری خود
و صرف کارهای هنری و علمی و فکری نمایند و اینگونه کارها بفسمی در
آتن رونق داشت که استادان بسیاری از همه نوع بدانجا روی میآوردند
و بسیاری از شاگردان شان جز با پرداخت شهریه بدرسگاه محضر آنان نائل
نمی گردیدند و ای شاگردانی هم بودند که از در سبای آنان خواه مسعیماً
و همچناناً و خواه بصور غیر مستقیم و از راه مکالمه و مباحثه با شاگردانی که در

محضر آنها حاضر بودند استفاده میکردند.

مکالمات افلاطون و گفتگوهای قابل یادداشت گزنفون تا اندازه ای ملرا بمحیطی که احتمالاً سقراط پیش از تعلیم دادن سایرین در آن کسب معرفت میکرد آشنا میسازد. قبلاً باید خاطر نشان سازیم که تمام جوانان ذکور آتن تعلیمات فنی بمنظور پرورش سربازانی برای هیمن فرامیگرفتند و این تعلیمات عبارت بود از: تمرینات ورزشی، تمرینات نظامی، انضباط اخلاقی، سرودهای جنگی که برای هم آهنگ کردن افکار و تهییج روح مردانگی و شهامت افراد تهیه میکردند و باز باید خاطر نشان سازیم که بسیاری از جوانان خود را بمنظور شرکت در بازیهای المپیک و مسابقات ارابه رانی، پرتاب وزنه، زوبین و نبردهایی از همه قسم آماده میکردند و برخی از آنها بخیال ربودن تاجهایی بودند که بشعرا و نویسندگان زیر دست اختصاص داده بودند. پس تعجبی ندارد که در چنین محیطی، جوانانی که دارای نبوغ و استعداد فوق العاده است تعلیم و تربیت سبسه ای بخود دیده باشد و مسلماً سقراط اسنادانی از هیان فلاسفه داشته است.

چنانچه بقول دیوژن لامرس اعنماذ نمایم سقراط شاگردانکساغورث بوده است و چون این فیلسوف ناگزیر شد آتن را پس از تحمل محکومیتی نرک نماید سقراط با همکب آرخلاموس^۱ فیزبات دان آشنائی پیدا کرد ولی این موضوع قابل تردید است. چیزیکه حقیقت ندارد همین است که او محضر سوفسطائیان مخافتی را درک کرده باشد در مکالمات افلاطون سعرا و تالک تکرار میکند که او شاگرد پرودیکوس^۲ بوده است. او مسلماً

هیپیا ، پروتاگوراس ، کورجیاس و آنتیفون^۱ را که افلاطون و گزنفون عقاید و مباحثات آنها را گزارش داده اند میشناخته و بیشک بهمین جهت بوده است که توده او را با آنها اشتباه میکرد و همین موضوع هم در موقع خود بدو زیان رسانید .

پس باید اقرار کنیم که ما راجع جوانی سقراط اطلاعات بسیار ناقص داریم .

ولی آیا راجع بدوره بعد از جوانی او اطلاعات بیشتری داریم ، در اینجادر نکته هست که در دوره آن تمام ناظرین زندگی او تواری نظر دارند .

نخست اینکه سقراط متأهل بوده بعضیها اشاره کرده اند که او متوالیادو همسر اختیار کرده يك چیز مسلم است و آن اینکه او يك زن داشته و نام زنی که گزانتیب بوده و این زن هم بمنتهای تند خوئی و بد خلقی شهرت داشته . بنابر روایت گزنفون در کتاب ضیافت روزی آنتیستس^۲ یکی از شاگردان سقراط شنید که سقراط میگوید با تربیت کردن زنها چیزها میتوان از آنها بدست آورد و او اعتراض کرد و گفت :

« بسیار خوب ، سقراط ، حال که عقیده تو چنین است ، پس چرا بجای اینکه کار خود را با گزانتیب یکسره سازی با او که بدخونترین زنان بشمار میرود راه سازگاری پیش گرفته ای ؟ سقراط پاسخ داد برای این که من می بینم کسانی که میخواهند سوارکاران قابلی بشوند مطیع ترین اسبها را برای خود تهیه نمی کنند بلکه چموش ترین آنها را انتخاب می کنند زیرا مطمئنند که اگر آن اسبها رام کردند اسبهای دیگر را آسانی

زیرمهمیز خواهند کشید . من میخواستم فن زیستن در اجتماع و ابا مردم یاد بگیرم و از این روی گزاتیپ را بهم سری اختیار کردم و مطمئن بودم اگر بتوانم خوی ناهنجار وی را تحمل کنم با طبایع دیگر سهولت توافق و سازش پیدا خواهم کرد . « سقراط همچنین سه فرزند داشت که وقتی محکوم بنوشیدن زهر شد دوتای آنها هنوز چند سال بودند .

ناظرین زندگانی او درباره فقر و مسکنت او نیز متفق الرأیند . و چنانکه گزنفون در کتاب اکونومیک مینویسد ، ولسوانیکه بهای ائانه و خانه اش را هم در نظر بگیریم . دارائی او از پنج مین متجاوز نبود که این مبلغ پول ما خیلی ناچیز است . پس آیا با این شرایط چگونه امرار معاش میکرد ؟ مسلماً زندگی در آن زمان خیلی ارزان بوده و خود و خانواده اش با قناعت کامل بسر میبردند . ناینهمه دیوژن لائرس از قول اریستوکسن^۱ سپراسپینتاکس^۲ اظهار میدارد که سقراط پول خود را با گرفتن بهره وام میداد و هر بار که پول او پس داده میشد این عمل را تکرار میکرد . و هر چند سقراط هر گونه اعانه نقدی را رد میکرد و ولی از روی نوشته دیوژن لائرس درباره زندگانی گزاتیپ ، میتوان حدس زد که او هدایایی از قبیل گندم و شراب را می پذیرفته . بهر حال ما هیچ مدرکی راجع باینکه او حرفه منظم و پردرآمدی داشته در دست نداریم و وقتی باین وضع میاندیشیم با اندازه ای بعالت خشم و تند خوئی گزاتیپ بی میبریم .

همچنین میدانیم که سقراط در آن دنیا آمده و در همه عمر هم در آنجا زندگی کرده و تنها مسافرتی که مبادرت ورزید عزیمت بکرنت بود تا در بازیهای ایسمیک^۳ شرکت نماید . زندگی خود را در میدانهای

۱ - Aristoxène ۲ - Spinthax

۳ Isthmique بازیهای یونان که در تنگه کرنت باغضار پتون انجام میشد

ری ، درد کاتهای دوستان ، زیررواقها ، در سایه ستونهای معابد ، با
لمه و مباحثه و صاحب میگذرانده .

حال اگر بهتر بخواهیم وی را بشناسیم عاقلانه تر آنست که
مکالمه افلاطون بنام ضیافت را باز کنیم و مندرجات آن را مورد بررسی
قرار دهیم :

همه دسرهای آگاتون^۱ جمعند. او بافتخار جایزه ای که برای نوشتن
اولین تراژدی اش ر بوده است چند تنی از دوستان را بسور دعوت کرده.
در میان آنها سقراط هم دیده میشود که « برای قشنگ شدن ، کفشهای
سندلش را پوشیده ، زیر اسرای « پسرک قشنگی » رفته است . محاسن مرکب
است از خود آگاتون ، آریستودم^۲ ، پوزانیاس^۳ ، آریستوفان^۴ ، اریکسیماک^۵
پزشک و فدر^۶ و چند تن دیگر همه موافقت کرده اند که دیگر شراب ننوشند
زیرا روز پیش بعد افراط نوشیده بودند فرار است هر کس بنوبه خود
مدحی از عشق بگوید و از همین روی فدر و پوزانیاس و اریکسیماک و
اریستوفان یکرشته سخنان دلپذیر گفتند و سقراط از مکالمه ای که با ولوتیم
کاهنه داشته گزارش داد

در این موقع ، حلقه بردزدند . علامی در را گشود « و لحظه ای
بعد در حیاط صدای آلکیبیاد^۷ نیمه مست را شنیدیم که عریضه میکشید و فریاد
میرد آگاتون کجاست ، مرا نزد آگاتون ببرید ، آنگاه زن نی واز و
چند تن از خدمه زیر بازو اش را گرفته و او را بسوی در نالاری که ما بودیم
آوردند . آلکیبیاد آنجا ایستاد ، سرش مزین بتاج مزدگی از گلهای بنفشه و

۱ - Agathone ۲ - Aristodème ۳ - Pausanias ۴ - Eryximaque

۵ - phèdre

عشقه و چند نوار کوچک بود.^۱

با وجود مستی اش، بر سر میز شرابخواران نشست و در همان حال مستی است که داستان سقراط را برای ما حکایت میکند، همان سقراطی که در کنار او نشسته است و گویا از او میترسیده.

و سقراطی که او برای ما توصیف میکند دارای سه شخصیت جسمی روحی و اخلاقی است.

از لحاظ جسمی سقراط بسیار کزیه المنظر و زشت است. بقسمی که شبیه بیات حمزه بر درگت مضعحت است اما از آن خمزه ها که در آن گجها پنهان است.^۲ لیکن، دوستان عزیز، برای اینکه من سقراط را مدح گویم محتاج به مقایسه هائی هستم شاید او خیال کند که من میخواهم با وی شوخی کنم ولی شما زمین میدهم که کلام از حدی حرف میزنم. نخست می-نویسم که او درست نیه این سیان^۳ هائی است که در کارگاههای مجسمه سازان دیده میشود و هر مردان آنها را بانی هائی که در دست دارند بهایش میدهند. یوقتی اسن آنها را از هم زمیکند، در داخل شان مجسمه های زرب انواع را میدهند حسن من ادعا میکنم که او بخصوص بهمار سیاس^۴ مربوط ران سبقت دارد. بخود هم سقراط تکذیب نمیکنی که صورت ظاهر بو این شبیه رفتی میدهد.^۵

زمنی سقراط از حیث سرحاس و پیشانی پورفته و بینی پهن و قامت ثوبه و نسله بر آید موضوعی است که در تمام اسناد و نوشته های قدیم

۱ - Silenus جدی تر ری و پدر باکوس که انسانه های ناسانی یونان او

سور - دلد و مسهره اوب معرفی میکند.

هنگامی که در مجسمه‌سازان در مجسمه‌هایی که از او میسازند این خصوصیات را در نظر می‌گیرند و در ضیافت^۱ گزینون دیده میشود که سقراط خودش در این باره مزاح میکند و در فصل پنجم با کریتوبول^۲ راجع به ارزش زیبایی مشاجره‌ای دارد:

«خوب، تو که اینهمه بزیور فضیلت آراسته‌ای ثابت کن که زیبا تر از من هستی - برای اثبات این موضوع باید سعی اینجا بیاوری - آیا تصور میکنی که زیبایی فقط در انسان وجود دارد یا در موجودات دیگر هم هست - مسلماً در موجودات دیگر هم هست مثلاً در يك اسب، در يك گاو و در اشیاء بیجان هم زیبایی وجود دارد مگر شما بهیچگونه چه شمشیر قشکی، چه نوزه زیبایی^۳

- اما چگونه ممکنست اشیائی چنین بیشباهت قشک باشد» -
اگر طبیعت یا هنر آنها را درست در همان موردیکه باید مکار برده شود استعمال نمایند - میدانن برای چه ما بچشم‌های خود نیازمندیم^۴ - طاهرأ برای دیدن - پس در اینصورت چشم‌های من زیبا تر از دیدگان تو است -
حظوره^۵ - زیرا حشه بانی تو جز بخط مستقیم نمی‌رسد و حال آنکه چشم‌های من از پهلو هم می‌رسد زیرا بر آمده هستند.

- پس محساب تو حیوانی که قشک‌ترین چشم‌ها را دارد خرچک درونی اسب^۶ - هیچ نردندی نیست زیرا طبیعت باو حتمهائی با قدرت سکب آوری بخشیده است - خوب، وای دماغ تو آیا زیبا تر از هال منست^۷ - دماغ من هم زیباست در صورتیکه قبول کنیم خدایان منخرین را جهت درآ - بوی برای ما درست کرده اند سوراخهای بینی تو بسمت

زمین متعادل است ، و حال آنکه سوراخ های بینی من در بالا است بقسمی که بوهائی که از همه طرف متصاعد میشود درك میکند بولی يك بینی کوتاه و این چگونگی زیباتر از يك دماغ قلمی است ؟ - زیرا چون سدی تشکیل نمیدهد ، هر دو چشم میتواند آنچه میخواهند ببینند ، در صورتیکه يك بینی کشیده آنها را از هم جدا میکند مثل اینکه تعمدی در ایجاد مانع میان دو چشم موجود بوده ، و این مزاج بدین نحو ادامه میابد که مجموع آن وجود روح زستانی را در پیکر زشتی تأیید میکند .

این پیکر زشت حتی بچه برایه های دیگری از زیبایی نداشت مسلماً مورد بی اعتنائی و تحقیر یونانی های که عاشق زیبایی مردانه و جوان و برهنه بودند واقع میگردد و از همین برایه ها است که آلفیاد مدح و تمجید میکند .

بخست زیبائی روحی - قراط را باید در نظر گرفت . قراط مردی است که اظهار میکند هیچ چیز امیداند و تمام مباحثات نیز با پروژهندی و ذیقن شناختن او حتم میگردد او مردی است که هر گرد قواعد فصاحت مطالعه نکرده و حتی بخود میداند که از فصاحت بهره ندارد و اسی وقتی لب بسخن میگشاید همه لب را مانند افسونگری مجذوب میسازد و نه - همی علت و همچنین سبب کراهت مغز او را به ماریسیاس شبیه میکنند : « ماریسیاس مردم را با اصوات قشنگی که از نای خود خارج میکرد مجذوب میساخت . و تنها اختلالی که در اینجا بین ماریسیاس و تو وجود دارد آنست که تو بدون آداب و اسباب و فقط با طرب ساده همان کار را انجام میدهی و منی ماحرفهای ناطق دیگری را میشنوم و او اینکه ماهرترین من است ، ازها کوچکترین تأثری از کام او در خود حس نمیکنم .

اما هنگامیکه سخنان تو را و یا حرفهای کسی که نطقهای تو را مکرار میکنند میشنویم، تمام شنوندگان از مردان و زنان یا جوانان مسحور شده از خود بیخود میشوند. دوستان عزیز، من هیچ باک ندارم که در نظر شما بکلی هست جلوه کنم، من نسبت بنا بر خارق العاده ای که سخنان او در من پخش شده و هنوز میبخشد شمارا گواه میگرم. موقعیکه حرفهای او را گوش میدهم، حس میکنم فام سداب میرسد و اشک از چشم هایم جاری میگردد. در برد این ماریسیس نای، من غالباً بمسعی بهیچان در آمدهام که با خود هیاندیشم زندگی، آنطوریکه من میگدرام، نزحمت زندگی کردتش نمیارزد.

«در دنیای نهاد در حضور او آنچه را که حدان مراد در خور آن نهید است یعنی خجالت در حضور مردی دیگر را احساس میکنم»
 خجالت از اینکه نمیتواند در برابر سحر کلام او مقاومت ورزد و همچنین خجالت از برهیز کاری و شهادت سقراط

این برهیز کاری ممکن بود مورد تردید بعضیها فرار گردد زیرا سقراط را میدیدند که همیشه در جستجوی زیباترین جوانان است و ای آلکیبیاد با تجربه شخصی میدانست که آنچه سقراط از زیباترین جوانان خواستار است، پیکرهای آنها نیست، بلکه خواهان دوستی و اعتمادی است که در نتیجه معاشرت منظم بنکامل فکری و تهذیب روحی آنان منجر میگردد. آلکیبیاد بهتر از هر کس این موضوع را میدانست و چطور ممکن بود که همزمان سقراط از فصاحت و نباط قدم او آگاه نباشند.

آلکیبیاد در آشکر کشی پوینده^۱ با او همراه بوده و او را میدارد در

خستگی‌ها و دشواری‌های جنگ از حیث متانت و ثبات قدم او نه تنها بر من بلکه بر تمام رفقای ما برتری داشت.

اگر موقعی پیش می‌آمد که راه آذوقه و خواربارها قطع می‌گردید و مجبور میشدیم که از گرسنگی رنج ببریم دیگران با اندازه اوتاب تحمل این محرومیت را نمی‌آوردند و همیشه طوری وقت می‌گذرانیدیم که در وقت نوبت بر می‌آمدیم سقراط استعداد خود را در مسخ از آن روز می‌داد و او که معمولاً اگر با جبار نپاسد شراب نمی‌نوشید دست همه شرابخواران را از پشت می‌بست و همین شب که وزیر از همه بود هیچکس در دلباس سقراط را هست ندیده است و این عهده مرا همین الساعه می‌توانید به عرض امتحان بگذارید برای تحمل سرمائی زمستانه در این نواحی بسیار شدید است راستی او طوت عجیبی داشت و ذرات کلرهای مکرر که تاکنون از کسی شنیده نشده است در سخت ترین بادهای سردان موقعی که هیچکس جرئت خارج شدن از اردوگاه را نداشت و بالای جزایر ایس‌های ضخیم و کفش‌های گرم بیرون نمی‌رفت، او همان سنای ته‌پوشیدن آن‌ها داشت آمد و رفت می‌کرد و پای برهنه روی برف خنکی را حب نرازا که کفش‌های گرمی پیدا کنیم راه می‌رفت.

و همچنین شهادت سر بازی سقراط نیز شایان توجه است - در اینجا بر آن تکبیر به عنوان یک نفر شاهد، شاهد جنگهای پوتیده، آلفی پولیس و او سخن می‌گوید در این قضیه که سرداران افغان آنرا به من منسوب میدارند - من بجا خود را مرهون سقراط میدانم، چه او وقتی مرا مجروح کرد در این سده اثرش گوید و موفق شد من و اسلحه‌ام را از جنگ دشمنان «...» ببرد - قضیه دیگر، که شایسته است رفتار سقراط در آن

نیز مورد دقت قرار گیرد موضوع عقب نشینی آرتش ما است، هنگامیکه در جلوی دیوم دچار پراکندگی و ابهام گردید. نخست متوجه شدم که چقدر او از لحاظ حضور ذهن بر لاس برتری دارد و از این گذشته من میدیدم در آنجا نیز هنگام حرف زدن با عیش و زرق و گوارانه و نگاه بی اعتنا قدم میزد تو گویی که در کویچه های آتن گردش میکند.

و هر کاری نه سقراط بدهد دار میگردید آنرا با بیغرضی شکفت آوردی بانجام میرسانید. بعد از سرد پوسده، آلکسیاد در باره او چنین میگوید «سقراط، من نزد سرداران اسرار بسیار ورزیدم تا پادشاهای نظامی را که بنجامترین افراد تعلق میگیرد متواضع کند

اما سرداران بملاحظه درجه و مقام من، میخواستند جبر مرا بمن بدهند و تو برای اعطای این جایزه بمن بیشتر از آنها شتاب میورزیدی...» و نیز با همان روحیه بود که سقراط بتطبیق و تربیت میپرداخت و در حالیکه سوفسطائیان دروس فصاحت را با اجرت گزافی تعلیم میدادند وی هیچگونه حق تدریسی نمیپذیرفت و اگر حقیقت را بخواهیم او اصلاً فصیح نبود بلکه نوعی دیگر و بالاتر از فصیح بود. بیانان او شبیه به سیلان هائی است که از هم باز میشوند. وقتی انسان شروع بشنیدن حرفهای او میکند، آنچه میگوید نخست بنظرش گاه بخنده آورده و سرود فکر او جز در لغافه جملات و اصطلاحات رسیده و بی ادبانه ظاهر نمیگردد و با شما جر از الاعمالی بارکش و آهنگران وینه دوزان و دباعتان سخن، میگوید و وضع کسی را دارد که همیشه يك موضوع را با همان جملات شرح میدهد نفسی که هیچ جاهل و احمقی نیست که تواند از حرفهای او بخنده یافت. اما همینکه حرفهای او را

شکافتید و بمغز آن رسیدید، نخست اقرار خواهید کرد که فقط سخنان او است که پراز معنی است و سپس پی خواهید برد که حرفهای او همه عالی و متین است و تقریباً شامل تمام نکاتی است که هر کس که میخواند اسنان کامل العیاری شود باید در حد نظر داشته باشد.

این بود شمه ای از شرح حال این مرد آ منظور که افلاطون از زبان صادقانه آلکسیاد پر حرارت و گستاخ برای ما باز میگویید.

این مرد غرات هائی داشته است که دو فخره آن قابل ذکر بنظر میرسد نخست اینکه هر وقت در بره موضوعی باندیشه فرو معرفت نکلی همه دنیا را فراموش کرده و مثل آدم هیپنوپره بیحرکت به نقطه ای خیره میشد. چنانکه این حالت در موقعیکه میخواست بهراهی اریستودم ضیافتی برود برای او اتفاق افتاد و حیرتی که در نتیجه روز این حالت روی داد آ گاتون صاحبخانه را از او دانست. سخت و آلکسیاد در مورد بوییده قضیه ای از این عجیب بر او بهر موده است.

پیش روز صبح بیحرکت در هوا بجاییکه اسباده بود در باره موضوعی افکار فروریب و چون به رسید بومی سافت هیچ حرکتی بخود داد و آ رسیدن در راه. در راه را ادامه داد بمرور از رسید و همراه او را هینگر رسید و به موجب بهر مشاهده سراط از صبح در خواب و در راه با حیره همدام عصر سردان ابوی بعد از اینکه سم خوردند بهمنجه ابوی سفرته خود را در این مکان آوردند و اسکه هم در هوای آن بخوابد در هم بنسند و آ با سراط به شب را در راه این حالت خواهد گذراند و حیرت در جمعیت او با مخلوع آفات فردای آنروز بهر ن حال اسباده روی می داد. آنچه بعد از اینکه باقیات سلام داد از این حال

خارج شد . *

از طرف دیگر ، در چندین جا سقراط از «فرشته» خود سخن میگوید. این فرشته هنگامی که او با انجام عملی که نمیبایستی مرتکب شود وسوسه میشد او را بر حذر میداشت . این عمل خواه کاری بود که انجام دادن آن شایسته نبود و خواه کار بدفرحانی بود که احتیاط از آن سود خودش یا سود جامعه تمام میشد . آیا سقراط حقیقتاً بوجود این فرشته و دخالت او عمیده داشت ؟ یا برعکس وقتی از او سخن میگوید سیوه تمسخر و ریشخند است ؟ و آیا مراد او از این کلمه آن چیزی بوده است که در اصطلاح ما «عریزه» معنی میدهد ، خواه غریزه اخلاقی که ما را از ارتکاب بعضی اعمال بپی میزند و خواه وجدان الهی و لاشعوری که گاهی در بعضی لحظات و بدون فکر ما را از ادامه کارها مانع میدارد ؟ تمام حدسیات در این باره زده شده ، هم مفسرینی که هدای فرشته سقراط را یک توهم ساده پنداشته و هم مفسرینی که آنرا یک شیوه تمسخر آمیز صحبت دانسته اند . بهرحال سقراط برخی از بزرگترین تصدیقات خود از قبیل سهل انگاری در دفاع از خود و فرار نکردن از زندان و نوشیدن جام شوکران را فرشته خود منسوب داشته است .

مسئله این نکات برای اینکه سقراط را در نظر ما شخصیت برجسته ای مجسم کند کافی است . او با باهائای برهنه و ششل کهنه و حس ته سخر و تحقیر نسبت به بحیرهایی که بشر آنها را مافوق همه میدانند ، بول و قدرت و شهرت بنظر اعجوبه ای خارق العاده جلوه میکند . اما بعظمت او حذر افروده مسود همگ مبهکه از هائف داف میپرسند که حردمندترین مردمان را چه کسی میداند و او نام سقراط را بر زبان میآورد . آیا باید روایت افلاطون

را صحیح دانست که سقراط برای تحقیق در ارزش این تفاوت عادت به پرسش و استنتاج از این و آن پیدا کرد؟ در هر حال تفاوت‌هاتف در همه جا منتشر گردید و او بیشک سهمی در تأمین موفقیت سقراط پیدا کرد. آیا این شخصیت برجسته و یکتا اوقات خود را چگونه می‌گذراند؟ بیشتر اوقات او در مکالمه صرف می‌گردید. گزنفون می‌نویسد: «بجرات می‌توان گفت که سراسر زندگانی سقراط در میان مردم سپری شد. صبحها بگردش و ورزش می‌پرداخت و در ساعاتی که ملت به حال ازدحام در میدان شهر آمدورفت می‌کرد او هم بدانجا میرفت و باقی روز را در آنجا بسر میبرد و با دسته‌های مختلف آمیزش می‌کرد. غالباً در همین میدان سخن میگفت و هر کس که شایق شنیدن بیانات او بود بدانجا میرفت.»

ولی او سخنرا می‌نمیکرد بلکه فقط حرف میزد. برای او مخاطبی لازم بود و دیگر شخصیت اینمخاطب مهم نبود و اصلاً کاری بسن و جنس و مرتبه او نداشت.

و در اینباره هیچ چیز بر معنی تراز سیاهه اشخاصی که سقراط با آنها مصاحبه کرده و افلاطون و گزنفون اسامی آنها را یادداشت کرده‌اند نیست. درین این اشخاص جوانانی دیده میشوند که هم از لحاظ زیبایی و هم از حیث ذوق و فریحه دارای لطیف و جاذبه خاصی هستند مانند لیزیس، خارمید، الکیبیاد، اوتیدم که افلاطون در شباط مناظراب و گزنفون در خاطراتی از سقراط نام آنها را جاودانی کرده‌اند در میان آنها سوهسطائباتی با کیفیت و وضع مختلف مانند هیپپاس، پروتاگوراس، گورزیاس، پرلوس، اریستودم، آنتیفون، پرودیکوس و همچنین شنوندگان وفاداری از قبیل آنتیستن. آریستپ وجود داشته، در میان آنها سرداری بنام لاکس و غیبگومی بنام